

یادداشت های راه

(قسمت سوم)

چهارشنبه ۱۶ سرطان : صبح زود از تالقان بقصد فیض آباد برای افتادیم و بیش از سه ساعت و نصف سفر نه نموده بودیم که باز در محلی موسوم به «آستانه تپه» بعلت خرابی ماشین و سوراخ شدن تانک پترول متوقف گردیدیم چون راجع به ترمیم آن از موترران سوال کردیم نامبرده جواب منفی داد و گفت بیش ازین موترش جلورفته نخواهد توانست بنا علیه برای جستجو و یافتن کدام وسیله دیگر جانب دهکده مجاور سرک که در بین درختان توت واقع بود روان شدیم در آنجا مردنیکی با لطف زیاد از ما پذیرائی نموده چای و کلمچه و شیر برای ما تهیه نمود هنوز چای به آخر نرسیده بود که آواز موتری از دور شنیده شد و روزنه امیدی برخ ما باز گردید زیرا ناگفته نماند که ازین راه ماه سه و یا چهار مرتبه بیشتر موتر نمی گذرد. آهسته آهسته دو موتر لاری که یکی عقب دیگر روان بودند بمانزدیک گردیدند و قریب تیز رفتار ما توقف نمودند ما هم بدون معطلی خود را آماده نموده و متعاقباً با این موترها جانب کشم حرکت نمودیم بعد از دو ساعت و نصف مسافرت یعنی موقع رسیدن به «مشهد» معلوم گردید که دو بکس دستی ما که ضروریات سفر در بین آن بود و آشپز ما با خود داشت در بین موتر بگه در راه مانده فراموش کرده است. خلاصه اینکه چون در آن نقطه تلیفون نبود و بعد بفرض جستجوی بکسها به تالقان خبر داده شد و بکس ها بمارسید یک نیم روز یعنی پنجشنبه ۱۷ سرطان و نصف روز جمعه ۱۸ سرطان در «مشهد» گذشت و چون امید رسیدن کدام موتر دیگر برای ما نبود لهذا در حدود ساعت دوی روز جمعه ۱۸ سرطان بسواری اسپاز مشهد جانب فیض آباد حرکت کردیم و بعد از سفر چند ساعته شب را در محلی موسوم به «وخشی» گذرانیدیم.

شنبه ۱۹ سرطان : ساعت چهار و نیم صبح از وخشی یا «نوی دره» حرکت نمودیم و ساعت هفت و نیم در نقطه موسوم به «تیشکان» رسیدیم و بعد از توقف مختصری دوباره ازینجا برای افتادیم و تا پایان روز روی سطوح مرتفع و تپه هادر حرکت

بودیم ساعت ۲۰ کم ده از کوتل «آلو چه خم» که ۱۹۸۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد گذشته و در حوالی ساعت ۱۱ به کاروان سرای «درایم» پیاده شدیم. نان چاشت ضمن شنیدن آواز سه تار که با مهارت زیاده درین گوشه هنزوی نواخته می شد صرف کردید و اندکی بعد کاروان ما برای افتاد چون منزل ما نسبتاً طویل بود تا ساعت ۶ عصر راه پیمودیم تا بالاخره در ده کده از گوبه کاروان سرای دیگری فرود آمدیم این نقطه ۱۹۵۰ متر از سطح بحر ارتفاع داشته و در قلب تابستان هم چندان گرم نیست همراهان ما همه زیاد خسته شده بودند و هر کس آرزو داشت پیش از همه چیز اندکی استراحت نماید.

بکشنبه ۲۰ سرطان: در حدود ساعت ۷ صبح از ارگو جانب فیض آباد که

قریب ۲۵ کیلومتر فاصله دارد روانه شدیم نسیم سردی در وزش بود کاروان روی سړک همواری با قدم های متین در حرکت بود بعد از یک نیم ساعت کنار رود خانه کو کچه پیاده شده و لحظه در آنجا توقف و گشت و گذار نمودیم بعد دوباره به مسافرت خود ادامه دادیم آهسته آهسته سواد شهر فیض آباد از دور نمایان گردید تا اینکه بالاخره در حدود ساعت ده از روی پلی که روی رودخانه کو کچه کشیده شده است گذشته داخل بازار و شهر گردیدیم بیش از چند قدمی در بازار پیش نرفته بودیم که از مقابل همکار محترم آقای انصاری مدیر هفته وار بدخشان نمایان گردید چون قبلاً از دور و نزدیک با مشارالیه ارتباط تلفونی داشتیم نامبرده جهت رهنمائی و پذیرائی ما بیرون شده بودند در اینجا از اسپ پیاده شده بمعیت آقای انصاری روانه شدیم که مارا بباغ بزرگ و زیبائی رهنمائی نمود. که در آنجا اقامت اختیار نمودیم و چون قبل از همه بعضی شغنی ها را بین درینجا بما معرفی نمودند لهذا اولتر از همه بمطالعه این زبان پرداخته شد.

فیض آباد که مرکز بدخشان است ۱۶۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع داشته و مضافات آن عبارت از جرم، بهارک، رستاق، ریباک، شغنان و اخان، راغ شهر بزرگ، یفتل، کشم و درایم است.

وجه تسمیه این شهر را همانا مربوط به خرقة شریف می دانند که احمد شاه بابا آنرا به قندهار برد. در سابق این شهر بنام جوزون یاد می شد. شهر

فیض آباد در موضعی آباد گردیده که اطراف آنرا کوه های بلند احاطه نموده است و رودخانه کوچکی از کنار آن میگذرد . شهر فیض آباد طوری که ملاحظه گردید از نقطه نظر مطالعات زبان شناسی اهمیتی خاصی را داراست زیرا نقطه ایست که از چهار گرد افق سما کنین هر گوشه و کنار از قبیل : شغنی ، واخی ، اشکاشمی ، سنگییلچی ، چترالی ، وغیره درینجا رفت و آمد دارند .

هرچند شهر فیض آباد آنقدر از مرکز کابل دور نیست اما چون از یکطرف موتر پوسته متاسفانه باطرف رفت و آمد ندارد و از طرف دیگر خطوط تیلیفون چندان کافی نیست شخص خود را خیلی از مرکز دور افتاده تصور میکند اما جای بسیار مسرت است که اخیراً ریاست مستقل مطبوعات که از چندین در نظر داشت در آنجا دستگاه آخذ نصب نماید طوری که اطلاع میدهند بالاخره با بن آرزو و اقدام بسیار مفید خود موفق گردیده که امید است در آینده نزدیکی باین وسیله شهر زیبای فیض آباد با مرکز در تماس نزدیک باشد .

دو شنبه ۲۱ سرطان : چون قرار پروگرام مسافرت خود در نظر داشتیم بعد از توقف دو و یا ۳ روز جانب و اخان روا نه شویم لپهنا همان روزیکه به فیض آباد رسیدیم گفتند فردا موتری جانب بهار که حرکت می نماید اگر خواسته باشید می توانید باین ذریعه تا آنجا توسط موتر بروید چون بعلت خرابی موتر چندین روز مادر راه تلف شده بود لپهنا بر آن بهتر دانستیم هر چه زودتر از فیض آباد جانب بهار که حرکت نمائیم اما متاسفانه موتری را که بما وعده داده بودند حرکت نه نمود و موتر دیگری را برای ما تهیه نمودند که را هی را که می بایست در ظرف دو ساعت طی میکرد به مشقت و زحمت زیاد به ۵ ساعت طی نمود و در پایان روز ما را به بهارک رسانید .

سه شنبه ۲۲ سرطان : بگرض رفتن جانب و اخان چنین تصمیم گرفته شد تا یکی دوروز در بهارک باقی مانده ضمن مطالعه زبان شغنی درین نقطه معلوماتی هم راجع به راه و مسافرت بدست آریم و نیز نا گفته نماند که گرفتن اطلاع و معلومات صحیح راجع به مسافه و بند محل کار آسانی نیست زیرا مردمان بومی هیچگاه

نظریه درستی بشما داده نه می توانند. به هر ترتیب حتی الوسع کوشش نمودیم تا جائیکه ممکن است معلوماتی حاصل گردد.

چهارشنبه ۲۳ سرطان: این روز بمطالعه لغات زبان شغنی و گشت و گذار در قرب و جوار بهارک گذشت و بالاخره در پایان روز چنین تصمیم اتخاذ گردید تا از راه دشت شیوا به شغنان رفته و از آنجا به اشکاتم بر گردیم و باز در آنجا دیده شود که آیا مسافرت در دره و اخان مقتضی چه شرا بطلی است. طی اقامت دوروزه خود در بهارک در باغ زیبائی که بر رودخانه زردیو و دره سرسبز بهارک حاکمیت دارد منزل اختیار نموده بودیم. بهارک از نقطه نظر سرسبزی و میوه معروف بوده سیب و ناک آن شهرت بسزائی دارد. آب و هوای آن نسبتاً به فیض آباد در تابستان گوارا و سرد تر بوده و ۱۸۰۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد.

از مرکز بهارک به چار گرد افق راههای کشیده است که یکی بجرم دیگری به شیوه شغنان، سومی به زیباک و چارمی به زردیو می رود همچنان از آخر دره زردیو یعنی سر غیلان بگراه بدشت شیوه و غاران که در امتداد دریای پنج واقع است رفته است. ناگفته نماند که رودخانه وردوج که از زیباک می آید در مجلی موسوم به «سنگدو» پاره واقع در بهارک با هم یکجا گردیده و بعد هر دو در نقطه دیگر که بنام «پته گبدر» یاد می شود به رودخانه کو کچه میریزد.

پنجشنبه ۲۴ سرطان: صبح زود با سواران اسبی از بهارک جانب دشت شیوا حرکت نمودیم بعد از طی یکساعت راه داخل دره و منطقه کوهستانی گردیده و بعد روی کوتلی بر آمدیم که بنام کوتل «بام دره» یاد می شود این کوتل که ۲۹۵۰ متر از سطح بحر ارتفاع دارد نسبتاً زیاد دشوار گذار نیست زیرا سنگلاخ نبوده و بیشتر قسمت آن خاکی است. در حوالی ساعت ۱۱ داخل دشت شیوا گردیده تا ساعت ۱۲ سفر نمودیم بعد از صرف چاشت دوباره به مسافرت خود ادامه دادیم و تا پایان روز تقریباً در منطقه یکمواختی سفر می نمودیم و هر لحظه قراریکه بمادر بهارک منازل را شرح داده بودند در انتظار رسیدن بکنار دریا چه شیوا بودیم اما متأسفانه تا ساعت ۶ روز اثری از دریاچه نمودار نگردید و بالاخره در علاقه داری

شیوا پیاده شدیم . هر چند ماه سرطان بود ولی هوا خیلی سرد بود و باد خنکی میوزید درین نقطه که پیاده گردیده بودیم آبادی وجود نداشت تنها چند خیمه را علاقه دار منطقه و همراهان او برای بود و باش خود نصب کرده بودند زیرا نا گفته نماند که شیوا عبارت از چراگاهی است که مردمان مالدار برای گذرانیدن چند ماه تابستان در آنجا آمده و بعد هر کدام بسوی او طمان خود مراجعت می نمایند و حکومتی اینجا هم موقتی و برای مدت معینی است . شیوا و یا بهتر بگوئیم دشت شیوا منطقه است که کثرت چشمه سارها که تعداد آنها به هزارها میرسد علف زاری بوجود آورده است که مالداران دور و نزدیک آن استفاده فوق العاده زیادی از آن می نمایند و گذشته از بسن چشمه سارهای مزبور بر علاوه آبیاری زیاد جری ها و نهرهای تشکیلی میدهند که بدریاچه معروف شیوا سر ازیر می گردد و دریاچه بطول ۴۰ کیلو متر بوجود می آرد . موش خرما یکی از حیوانات مخصوص این منطقه بوده و در هر قدم در طول چندین کیلو متر به تعداد زیاد از آن بنظر میرسد .

شب ضمن مصاحبه باعلاقه دار کوهمراهان او معلوم گردید که برای رسیدن بکنار دریاچه هنوز مسافت زیادی باقی مانده است و بیکروز دیگر باید سفر نمود لذا دستور داده شد تا برای مسافرت فردا اسپ هارا عوض نمایند .

جمعه ۲۵ سرطان : صبح زود از علاقه داری شیوا جانب شغنان حرکت نمودیم

هوا خیلی سرد بود بعد از یک ساعت مسافرت در نقطه معهود اسپ هارا عوض نموده و اسپ های تازه دمی گرفتیم مسافرت مامتادیا در بین دشت و چراگاه در کنار و امتداد آبهای جاری که چشمه سارهای شیوا تشکیل میدهند ادامه داشت در حدود ساعت ۱۲ و نصف در مجاورت چادرهای کوچی های مهمان نواز آن منطقه جهت صرف چاشت ایضا توقف نموده بعد دوباره بسفر خود ادامه دادیم کمی نگذشته بود که هوا دفعتاً منقلب گردیده و شروع بیابردن نمود و قریب نیم ساعت باران

بشدت ادامه داشت چون درین موضع هیچیک پنا گاهی بنظر نمی رسید بنابراین
 بجز آنکه بیش از پیش سرعت سیر خود می افزودیم چاره دیگری متصور نبود هر
 موقعیکه از همراهان بومی خود راجع به نزدیک شدن بدریاچه سوالی می نمودیم
 آنها کوه سیاه و بلندی را که در فراز آن خطوط سفید برف بملاحظه می رسیدو
 خیلی از مادور بود نشان میدادند و میگفتند دریاچه در پای آن کوه با عظمت واقع
 است از دوروز بسا بنظر ف بود که چشمهای ما با حرص زیاد دریاچه را میپالید ولی
 بدریافت آن موفق نمی گردید تا این که در ظرف دوروز سفر مسافه زیادی طی گردید
 و پبای آن کوهی که دامنه های آن بدریاچه حا کمیت داشت واصل گردیدیم
 و دفعتاً منظره عمومی و یاد درست تر بسکونیم قسمتی از دریاچه بچشم ما آشنا گردید
 درین ساعت هم آسمان پوشیده از ابر بود و بعضی قطرات باران هم می افتاد بعد از
 توقف مختصر و برداشتن چند عکس راهی را که در امتداد دریاچه در پای کوه کشیده
 شده است پیش گرفتیم دریاچه شیوه عبارت از دریاچه کوهستانی است که اطراف
 آنرا کوه های بلند و مرتفعی احاطه نموده دریاچه مذکور بشکل نیم دایره است
 که طول آن قریب ۴۰ کیلو متر میرسد و قسمت بزرگ آبهای چشمه سارهای
 شیوا درین جنا جمع میگردد عرض این دریاچه در بعضی جاها ۵-۴ صد متر و در بعضی
 جاهای دیگر کم و زیادتر می شود . طوری که از کوچی های شغنی و منازل آنها
 در قرب وجوار دریاچه بماحرف زده بودند کوچکترین اثر و نشانه را ما در سر راه
 خود ندیدیم و در طول چندین کیلو متر راهی که در امتداد دریاچه روان بودیم بنا
 برخستگی زیاد سفر چشم ما با بی صبری زیاد در انتظار یافتن کلبه بود تا از یک
 طرف قدری رفع خستگی نمائیم و از طرف دیگر روزی در کنار دریاچه بسکذرانیم
 بالاخره بعد از طی تقریباً ۱۰ کیلو متر رهنمای بومی ما راه کنار دریاچه را ترک
 گفته و ما را در دره تنگ در کوتل سنگلاخی رهبری نمود که درین پایان روز

بعد از ۱۴ ساعت سفر متوالی در حالیکه اسپها از گرسنگی و خستگی از پافتاده بودند خالی از اشکال نبود موقعی که فرق کوتل غارچوین که سه هزار متر از سطح بحر ارتفاع دارد رسیدیم هوای تاریک و نهایت سرد گردیده بود بنابراین اسپ ها را ترك گفته به رهنماها سپردیم و خود ما پیاده براه افتادیم تا اینکه قدری گرم شدیم و دوباره به اسپ سوار شدیم. هنوز هم معلوم نیست چقدر مسافه را باید طی نماییم عقب رهنما روان هستیم خلاصه اینکه تا ساعت ۸ و نصف شب سفر ما ادامه داشت تا اینکه بالاخره کاروان مادرپای کوه پیاده گردید و ما را در کلبه سنگی برای گذشتن شب رهنمائی کردند و در صدد برآمدند تا خوراکی تهیه نمایند اما متأسفانه بدریافت نان خشکی هم موفق نشدند. لهذا هر کدام چند پیاله چای نوشیده در کنجی استراحت نمود.

شنبه ۲۶ سرطان : موضعی که شب در آنجا پیاده گردید بودیم محلی است موسوم به «غارچوین» که یکی از دهکده های شغنان می باشد آب و هوا این نقطه نسبتاً زیاد سرد و زمین زیر اعتی آن نهایت محدود است ساکنین آن مانند سایر شغنی ها خیلی فقیر و بی بضاعت می باشند و پیشه دیگری بجز زراعت ندارند.

صبح در حوالی ساعت ۸ و نصف غارچوین را ترك گفته جانب شغنان حرکت نمودیم. هوا خیلی لطیف و گوارا بود در هر قدم آب های شفاف و خرونده نظر ربائی نموده و زمزمه آنها ما را بخود مشغول می داشت و نیز سرسبزی و تعداد اشجار فاصله بفاصله فزونی می یافت.

بیش از يك ساعت و نصف راه نه پیموده بودیم که از دور در بای پنج نمودار گردید تا اینکه آهسته آهسته به آن نزدیک شدیم و بالاخره در موضعی موسوم به «باشار» کنار «قلعه بر پنجه» پیاده شدیم و متعاقباً شروع بکار

نمودیم . ابتدا جهت دیدن منازل و طرز ساختمان خانه های شغنی به یکی از دهکده های مجاور رفته از نزدیک بملاحظه آن پرداختیم . منازل شغنی ها از نقطه نظر ساختمان خیلی مستحکم و متین است و عموماً دارای اطاق بزرگی می باشد که دور آنرا بعرض یک متر و نیم و به ارتفاع ۷۰ سانتی متر از سطح اصلی مانند صفا بلند ساخته و به سه حصه تقسیم می نمایند که هر قسمت بذات خود کنار اطاق را می دهد این اطاق بزرگ بجز روزنه که در سقف باز میگردد و بزبان شغنی آنرا « روز دارک » می نامند دیگر کدام پنجره و یا روشندانی ندارد . اجاق و یا بهتر بگوئیم یکنوع تنور در داخل هر اطاق دیده می شود که آنرا « کتسار » می نامند « ساکنسک » عبارت از دو پارچه چوبی است که آنرا در دیوار نصب نموده روی آن چراغ را می گذارند .

یک چیز مخصوص دیگری که در تمام خانه های شغنی ها دیده می شود این است که همیشه در نزدیک سقف در امتداد دیوارها اشکال مختلف و سفید رنگی بنظر می رسد و این یکی از عادات شغنی هاست باین ترتیب که هر خانوادۀ در روز نوروز خانه خود را پاک و تمیز نموده و بعد مقدار آرد را گرفته با دست و یا پارچه مرطوب در تمام طول دیوارها نزدیک به سقف نشان می گذارد و هر سال این عمل را در همان روز تکرار می کنند بر علاوه این چیزها کدام چیز مخصوص دیگری که استعمال آنرا مختص به شغنی ها دانست بنظر رسید تا از آن در ردیف اثاث البیت اسم می بردیم « باقی دارد »

محمد نبی کهزاد